

## إنشائات غیرطلبی و چگونگی فهم گزاره‌های اخلاقی قرآن

حسن سراج زاده\*

### چکیده

جمله‌ها و گزاره‌های اخلاقی، گزاره‌هایی مرکب از موضوع و محمول هستند که موضوع آن را انسان و ابعاد وجودی او و محمول آن را یکی از مفاهیم هفت گانه اخلاقی «خوب و بد»، «باید و نباید»، «درست و نادرست» و «وظیفه» یا آنچه شبیه به این مفاهیم اند، تشکیل می‌دهند. گزاره‌های اخلاقی قرآن معمولاً در قالب جملات خبری و انشایی ارایه شده‌اند. جمله‌های انشایی نیز گاهی به شکل إنشاء طلبی، مانند امر، نهی، استفهام، تمنی و ندا بیان می‌شوند و اموری، مانند افعال مدح و ذم، تعجب، قسم، ترجی، صیغه‌های عقود و ایقاعات، کم خبریه، رُب را در بر می‌گیرند. در این پژوهش سعی شده با توجه به ضرورت شناخت روشمند و علمی مفاهیم و گزاره‌های اخلاقی در قرآن، انشائات غیرطلبی قرآن به روش توصیفی تحلیلی، بررسی شوند تا چگونگی فهم گزاره‌های اخلاقی از آن‌ها معلوم شود. حاصل این تحقیق بیانگر این است که از مجموع انشائات غیرطلبی، چهار قسم آن، یعنی افعال مدح و

\* - عضو هیأت علمی و مدیر گروه اخلاق مرکز مطالعات اسلامی اصفهان.



ذم، تعجب، قَسَم و ترجی بیشتر بر دو مفهوم اخلاقی «خوب و بد» دلالت دارند که با قرار گرفتن در محمول گزاره، جمله و گزاره اخلاقی را می‌توان تشخیص داد.

## واژه‌های کلیدی

گزاره‌های اخلاقی، گزاره‌های انشایی، مفاهیم اخلاقی، انشائات غیر طلبی.

## مقدمه

گزاره‌ها و جمله‌های اخلاقی بنا بر تعریفی، گزاره‌هایی مرکب از موضوع و محمول هستند که موضوع (مسندالیه) آن را انسان و ابعاد وجودی او و محمول (مسند) آن را یکی از مفاهیم هفت‌گانه اخلاقی «خوب و بد»، «باید و نباید»، «درست و نادرست» و «وظیفه» یا آنچه شبیه به این مفاهیم‌اند،<sup>۱</sup> تشکیل می‌دهند. برای شناخت گزاره اخلاقی، چنانچه به جمله‌ای دست یابیم که محمول (مسند) آن بر یکی از مفاهیم اخلاقی دلالت داشته باشند، آن جمله و گزاره اخلاقی خواهد بود.

در قرآن کریم، گزاره‌های اخلاقی را به شیوه‌های مختلفی می‌توان تشخیص داد، (نک: سراج‌زاده، ۱۳۹۰، ش ۲۳) یکی از آن شیوه‌ها،

۱- درباره تعداد مفاهیم اخلاقی که در محمول گزاره‌های اخلاقی به کار می‌روند، میان فیلسوفان اخلاق اختلاف نظر است؛ ولی معمولاً مفاهیم اخلاقی را در این هفت مفهوم منحصر می‌کنند و سایر مفاهیم اخلاقی، مانند مطلوب و نامطلوب، ارزشمند و غیرارزشمند، شایسته و ناشایسته، سزاوار و ناسزاوار، حق و ناحق، پسندیده و ناپسند، قابل ستایش و قابل نکوهش، فضیلت‌مند و رذیلت‌مند... را به یکی از مفاهیم هفت‌گانه ارجاع می‌دهند. نک: محمقی مصباح یزدی، *فلسفه اخلاق*، ص ۵۳ و ۶۵ و مسعود امید، *فلسفه اخلاق در ایران معاصر*، ص ۵۰۸ و فرانکنا، *فلسفه اخلاق*، ترجمه هادی صادقی، ص ۳۶ و مجتبی مصباح، *بنیاد اخلاق*، ص ۷۱ و ۸۵.

استفاده از آیاتی است که در آن، گزاره‌های انشایی به کار رفته است. گزاره‌های انشایی نیز خود بر دو قسم اند؛ طلبی و غیرطلبی. چگونگی فهم گزاره‌های اخلاقی از طریق گزاره‌های انشاء طلبی را در مجال دیگری بررسی نموده‌ایم. (نک: سراج‌زاده، ۱۳۹۰ ش ۲۶) اکنون بر آنیم تا با بررسی گزاره‌های انشایی غیرطلبی در قرآن، به روش توصیفی تحلیلی، روشن کنیم چگونه می‌توان گزاره‌های اخلاقی قرآن را کشف کرد. به بیان دیگر، می‌خواهیم بدانیم کدامیک از انشائات غیرطلبی به کار رفته در قرآن بر «خوب و بد»، «باید و نباید» یا سایر مفاهیم اخلاقی دلالت دارند تا از این راه بتوان گزاره‌های اخلاقی قرآن را تشخیص داده و با یکی دیگر از اسلوب‌های معرفتی دیدگاه اخلاقی قرآن آشنا شده و از هدایت‌ها و راهنمایی‌های انسان‌ساز قرآن در زندگی فردی و اجتماعی خود بهره ببریم.

در ادامه، ضمن تعریف انشاء و اقسام آن، به بررسی آیاتی می‌پردازیم که در آن‌ها انشائات غیرطلبی به کار رفته است و چگونگی فهم گزاره‌ها و مفاهیم اخلاقی را از آن‌ها توضیح می‌دهیم.

### کلام انشایی

علمای ادب، لفظ را به کلمه و کلام تقسیم می‌کنند. در کلام، وجود نسبت ضروری است. اگر این نسبت ناقصه باشد، یعنی سکوت بر آن صحیح نباشد مانند: غلام زید، به آن، کلام نمی‌گویند؛ زیرا در کلام، صحت سکوت شرط است. اگر این نسبت، تامه باشد که سکوت بر آن جایز است، مانند: قام زید، به آن، کلام گویند. کلام نیز بر دو نوع است؛ کلام خبری و کلام انشایی. اگر با قطع نظر از تکلم، نسبت در جمله، بیانگر واقعیتی در خارج باشد و این نسبت، امکان تطابق یا عدم تطابق با واقعیت خارجی را داشته باشد، چنین کلامی را خبری گویند و این



کلام، ذاتاً احتمال صدق و کذب یا قابلیت اتصاف به صدق و کذب را دارد، مثل: زیداً قائماً؛ امّا اگر با قطع نظر از تکلم، نسبت در جمله، بیانگر واقعیتی در خارج نباشد، در این صورت به این کلام، انشاء می گویند و به دلیل نبود واقعیت خارجی، کلام انشایی، احتمال صدق و کذب یا قابلیت اتصاف به صدق و کذب را ندارد، مثل: اکرم زیداً (زید را اکرام کن) که قطع نظر از لفظ، در خارج واقعیتی نیست و تنها با گفتن اکرم زیداً، معنا ایجاد می شود (نک: سعدالدین تفتازانی، ۱۴۱۶: ۳۷) (الانشاء، ایجاد المعنی بلفظ یقارنهُ). از آنجا که محور این مقاله، انشاءات غیرطلبی است از کلام خبری بحث نمی شود و تنها کلام انشایی و اقسام آن بررسی می شوند.

### اقسام انشاء

کلام انشایی یا انشاء بر دو قسم است؛ انشاء طلبی و انشاء غیرطلبی. در انشاء طلبی، متکلم مطلوبی را درخواست می کند که در وقت طلب حاصل نیست، مثل: اضرب زیداً (زید را بزن) و در انشاء غیرطلبی، هر چند کلام، انشایی است و قابلیت اتصاف به صدق و کذب ندارد؛ امّا متکلم، مطلوبی را درخواست نمی کند، مثل صیغه یبع (بعث= فروختم). در تقسیم مشهور، انشاء طلبی، پنج قسم است؛ امر، نهی، استفهام، تمنی و نداء که امر، طلب فعل؛ نهی، طلب ترک فعل و خودداری کردن؛ استفهام، طلب فهم؛ تمنی، طلب چیز محبوب و نداء، طلب توجه و اقبال مخاطب است. انشاء غیرطلبی نیز، اقسامی هم چون افعال مدح و ذم، تعجب، قسم، ترجی و صیغه های عقود، ایقاعات، کم خبریه و رُب را شامل می شود (نک: سعدالدین تفتازانی، ۱۴۱۶: ۲۲۴؛ سعدالدین تفتازانی، ۱۳۸۳: ۱۲۷؛ احمد الهاشمی، ۱۳۸۱: ۶۵؛ امیل بدیع یعقوب، ۱۴۳۱، واژه مرتبط). که در اینجا، به بحث از انشاء غیرطلبی می پردازیم.

## إنشاء غیر طلبی

انشاءات غیر طلبی، هر چند از ماهیت انشایی برخوردارند و قابلیت صدق و کذب ندارند؛ اما برخلاف انشاءات طلبی، متکلم، مطلوبی که در موقع طلب حاصل نباشد را درخواست نمی‌کند. این نوع جملات در بسیاری موارد در اصل جملات اخباری بوده‌اند که به انشایی تبدیل شده‌اند. بیشترین صیغه‌های انشاء غیر طلبی که در قرآن به کار رفته و از آن‌ها می‌توان گزاره‌های اخلاقی را استفاده کرد، عبارت‌اند از: افعال مدح و ذم، تعجب، قسم، ترجی (افعال رجاء) که در ادامه به توضیح آن‌ها می‌پردازیم.

## اقسام انشاء غیر طلبی در قرآن

### ۱. افعال مدح و ذم

این افعال جامد و همیشه به صیغه ماضی هستند. اصل در آن‌ها، نعم و بئس است و گاهی کلمات دیگری مانند: حَبَّذَا و لَاحِبَّذَا و سَاءَ جَائِغِزِينَ آن‌ها می‌شوند؛ بنابراین، افعال مدح عبارت‌اند از: نِعْم، حَبَّ و حَبَّذَا و افعال ذم عبارت‌اند از: بئس، ساء و لَاحِبَّذَا. هر فعل ثلاثی مجردی که بر وزن فَعَلْ باشد به این افعال ملحق می‌شود به شرط اینکه شایستگی ساختن فعل تعجب را داشته باشد، مثل: كَرُمَ الْفَتَى زَيْدٌ و لَوْمَ الْخَائِنُ فُلَانٌ. (یعقوب، ۱۴۳۱، بحث افعال مدح و ذم).

از افعال مدح و ذم، سه فعل نِعْم، بئس و ساء در قرآن به کار رفته و دلالت بر مفاهیم اخلاقی دارند که از نعم، مفهوم «خوب» و از بئس و ساء، مفهوم «بد» فهمیده می‌شود.

در برخی از آیات قرآن با استفاده از فعل مدح و ذم، درباره بعضی اشخاص و افعال، ارزش‌داوری‌های مثبت یا منفی صورت گرفته است



که از این طریق می‌توان خوبی یا بدی این اشخاص و افعال را تشخیص داد.

یکی از نمونه‌های ارزش‌داوری مثبت درباره اشخاص و مفهوم اخلاقی «خوب»، این آیه است: (إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ) (ص/۴۴) که با جمله نِعْمَ الْعَبْدُ (ایوب خوب بنده‌ای است)<sup>۱</sup>، از حضرت ایوب عَلَيْهِ السَّلَام به خاطر صبر و توبه کار بودن ایشان، تعریف شده است. از این آیه و تعریفی که از حضرت ایوب عَلَيْهِ السَّلَام شده، هم می‌توان شخصیت ارزش‌مند و خوب آن حضرت را فهمید و هم خوبی صفت صبر و توبه کار بودن را؛ چراکه خداوند متعال ایشان را به دلیل همین دو ویژگی، مدح و ستایش کرده است. همین‌طور درباره افعال خوب، قرآن می‌فرماید: (إِن تُبْدُوا الصَّدَقَاتِ فَنِعِمَّا هِيَ وَإِن تُخْفُوهَا وَتُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ فَهِيَ خَيْرٌ لَّكُمْ) (بقره/۲۷۱) که با فعل نِعِمَّ،<sup>۲</sup> پرداخت صدقه به شکل آشکار، کاری خوب ارزیابی شده، هرچند پرداخت مخفیانه صدقه، بهتر و خوب‌تر معرفی شده است.

درباره ارزش‌داوری منفی و استفاده از مفهوم اخلاقی «بد» نیز، قرآن با فعل «بئس» می‌فرماید: (وَ تَرَى كَثِيرًا مِنْهُمْ يُسَارِعُونَ فِي الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَأَكْلِهِمُ السُّخْتِ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ) «و بسیاری از آنان (اهل کتاب) را می‌بینی که در گناه و تعدی و حرام‌خواری خود شتاب می‌کنند. واقعاً چه اعمال بدی انجام می‌دادند.» (مائده/۶۲) در این آیه، قرآن با به‌کاربردن فعل بئس، ضمن مذمت کسانی که در گناه و تعدی و

۱- جمله نِعْمَ الْعَبْدُ (ایوب خوب بنده‌ای است)، گزاره‌ای اخلاقی را تشکیل می‌دهد که موضوع آن ایوب است که انسان است و محمول آن، «خوب» است که یکی از مفاهیم هفت‌گانه را تشکیل می‌دهد و بدین شکل، گزاره اخلاقی در قرآن شناسایی می‌شود.

۲- فَنِعِمَّا هِيَ، «فا» جواب شرط، نعم فعل ماضی جامد، برای إنشاء مدح است. ما، نکره تامه به معنی شیئی است و در محل نصب به عنوان تمییز است و فاعل نعم هو مستتر است که ما او را تفسیر می‌کند.

نک: محمد جعفر الشیخ ابراهیم الکرباسی، اعراب القرآن، ج ۱، ص ۳۹۴.

حرام خواری خود شتاب می‌کنند، این اعمال را «بد» ارزیابی کرده است؛ بنابراین، از دیدگاه قرآن، سرعت ورزیدن در گناه، تعدی و حرام خواری، از نمونه‌های کارهای بد هستند، هم‌چنان که در قرآن مفهوم «بد» با فعل «ساء» چنین بیان شده است: (اَشْتَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِهِ إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ)؛ «مشرکین) آیات خدا را به بهای ناچیزی فروختند و (مردم را) از راه او باز داشتند. به‌راستی آنان چه بد اعمالی انجام می‌دادند.» (توبه/۹) در این آیه با فعل ذم «ساء» از کار مشرکین، مبنی بر ایمان نیاوردن به آیات الهی و بازداشتن مردم از راه خدا مذمت شده و این اعمال دارای ارزش منفی ارزیابی شده و بدین وسیله از طریق فعل ساء که دلالت بر بدی این اعمال می‌کند، می‌توان دیدگاه قرآن را در باره این افعال، فهمید.

افزون بر افعال مدح و ذم، ظاهر، سبک و سیاق برخی آیات، دلالت بر مدح یا مذمت بعضی افراد و کارها دارد که از آن‌ها، می‌توان دو مفهوم خوب و بد را درباره «اشخاص» و «کارها» استفاده کرد که این آیات نیز، به افعال مدح و ذم ملحق می‌شوند.

آیاتی که بر مدح و ستایش «اشخاص» دلالت دارند، مثل ستایش خداوند از حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به خاطر اخلاق نیکوی ایشان: (وَإِنَّكَ لَعَلَى خَلْقٍ عَظِيمٍ)<sup>۲</sup> که از این تعریف، شخصیت خوب و ارزش‌مند رسول

۱- ساء ما كانوا يعمَلون، ساء، فعل ماضی برای انشاء ذم است، فاعل آن هو که در آن مستتر است و ما، نکره به معنی شیئی است و به عنوان تمییز منصوب است. نک: محمد جعفر الشیخ ابراهیم الکریاسی،

اعراب القرآن، ج ۳، ص ۳۱۸.

۲- قلم، ۴. از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام روایت شده است: «خداوند پیامبر خود (حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) را ادب کرد، پس چه نیکو او را ادب کرد و به او فرمود: خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ.



گرامی اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ معلوم می شود یا مدح و ستایش خداوند از ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام به سبب بردباری و نرم دلی و انابه او به درگاه خداوند: (...إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ) (توبه/۱۱۴) (إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ) (هود/۷۵) یا ستایش خداوند از اسماعیل عَلَيْهِ السَّلَام، به علت صداقت او در وعده هایش و... (وَ اذْكَرٌ فِي الْكِتَابِ اِسْمَاعِيلَ اِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَ كَانَ رَسُوْلًا نَبِيًّا \* وَ كَانَ يَأْمُرُ اَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ وَ كَانَ عِنْدَ رَبِّهٖ مَرْضِيًّا) (مریم/۵۵ و ۵۴) یا مدح خداوند از آسیه (همسر فرعون)، به سبب تبری او از فرعون و اعمال او: (وَ ضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلًا لِّلَّذِيْنَ اٰمَنُوْا امْرَاَتِ فِرْعَوْنَ اِذْ قَالَتْ رَبِّ اِنِّ لِيْ عِنْدَكَ يَتِيْمًا فِي الْجَنَّةِ وَ نَجِّنِيْ مِنْ فِرْعَوْنَ وَ عَمَلِهٖ وَ نَجِّنِيْ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِيْنَ) (تحریم/۱۱) یا مدح خداوند از شهیدان جنگ احد با بیان وفاداری آنان به عهد خود با خداوند تا مرز شهادت و کشته شدن در راه خدا: (مِنَ الْمُؤْمِنِيْنَ رِجَالٌ صَدَقُوْا مَا عٰهَدُوْا اللّٰهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَّنْ قَضٰى نَحْبَهٗ وَ مِنْهُمْ مَّنْ يَنْتَظِرُ وَ مَا بَدَلُوْا تَبْدِيْلًا) (احزاب/۲۳) که از آیه، خوبی اشخاصی که در عهد خود با خدا تا مرز شهادت وفادار ماندند و نیز خوبی فعل وفادار بودن در عهد و پیمان با خدا، فهمیده می شود یا اینکه در سوره انسان، ابرار (امام علی عَلَيْهِ السَّلَام و اعضاء خانواده ایشان) به دلیل وفا کردن به نذرشان و ترس از قیامت و خلوص در اطعام مسکین و یتیم و اسیر، مورد ستایش خداوند قرار گرفته اند: (اِنَّ الْاَبْرَارَ يَشْرَبُوْنَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُوْرًا \* عِيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللّٰهِ يُفَجِّرُوْنَهَا تَفْجِيْرًا \* يُوفُّوْنَ بِالنَّذْرِ وَ يَخَافُوْنَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيْرًا \* وَ يَطْعَمُوْنَ الطَّعَامَ عَلٰى حَبِّهٖ مَسْكِيْنًا وَ يَتِيْمًا وَ اَسِيْرًا \* اِنَّمَا نُنْعَمُكُمْ لَوْجِهَ اللّٰهِ لَا نُرِيْدُ مِنْكُمْ جَزَاًا وَ لَا شُكُوْرًا \* اِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيْرًا). (انسان/۵-۱۰)

چون رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آن فرمان را انجام داد، خداوند او را به پاکی ستود و فرمود: انك لعلى خلق عظيم. نک: عبد علی بن جمعه، عروسی حویزی، تفسیر نور الثقلین، ج ۵، ص ۳۸۹، ح ۱۲.



در این آیات، علاوه بر اینکه از راه مدح افراد، می‌توان خوبی آنان را فهمید، خوبی کاری که به وسیله آن، این افراد مدح شده‌اند نیز معلوم می‌شود. برای مثال در آیه اخیر که امام علی علیه السلام و خانواده گرامی ایشان، به علت وفا کردن به نذر و ترس از قیامت و خلوص در اطعام مسکین و یتیم و اسیر، مورد ستایش خداوند قرار گرفته‌اند، معلوم می‌شود که این کارها نیز خود، کار خوب و ارزشمندی بوده است که این افراد به وسیله آن‌ها، مشمول ستایش خداوند شده‌اند؛ لذا می‌توان گفت از دیدگاه قرآن، وفای به نذر و ترس از روز قیامت کارهای خوبی هستند، هم‌چنان که اطعامی که خالصانه و تنها برای خدا و از روی خوف خدا باشد، نیز خوب و ارزشمند است.

هم‌چنین خداوند در سوره مائده، با مذمت کردن یهود و مشرکان به این علت که آنان با مسلمانان دشمنی می‌کنند، بدین وسیله بدی آن‌ها از نظر قرآن بیان می‌شود. هم‌چنان که مسیحیان به علت اینکه از تکبر [و نژادپرستی] بدور هستند و در میان آن‌ها راهبان و عبادت‌کنندگان وجود دارند، مورد تمجید و ستایش خدا قرار می‌گیرند و می‌فرماید:

(لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِّلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا وَ لَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَّوَدَّةً لِّلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى ذَلِكَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قِسِّيَسِينَ وَ رُهَبَانًا وَ أَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ) (مائده/ ۸۳) که در این آیه، هم بدی یهود و مشرکان و هم خوبی مسیحیان و راهبان مسیحی و هم خوبی استکبارنداشتن از منظر قرآن، استفاده می‌شود.

از تعبیرهایی که در پایان برخی از آیات نیز به کار رفته می‌توان سرزنش برخی افراد و به دنبال آن، بدی کار آنان را فهمید، مانند: (وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ) (بقره/ ۲۴۳) (وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ) (اعراف/ ۱۸۷) (وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ) (هود/ ۱۷) (وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ يَجْهَلُونَ) (انعام/ ۱۱) (وَ لَكِنَّ أَكْثَرَكُمْ لَلْحَقِّ كَارِهُونَ) (زخرف/ ۷۸) (وَ



أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ) (مائده / ۱۰۳) و ... که برای مثال در آیه اول از اینکه اکثر مردم شکرگزار نیستند، مذمت شده است و آیه بر این دلالت دارد که یکی از کارهای بد و ضد ارزشی، ناسپاسی انسان در برابر خدا است که بیشتر مردم نیز گرفتار آن هستند.

از برخی جملات شرطی نیز مذمت کارها و افراد بد، فهمیدنی است، مانند:

سرزنش انسان‌های ناسپاس و فراموش کار نعمت‌های الهی؛ (وَ إِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ دَعَانَا لِجَنبِهِ أَوْ قَاعِدًا أَوْ قَائِمًا فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ كَأَن لَّمْ يَدْعُنَا إِلَى ضُرِّ مَسَّهُ كَذَلِكَ زَيْنَ لِلْمُسْرِفِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ) (یونس / ۱۲) (وَ إِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَا رَبَّهُ مُنِيبًا إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا حَوَّلَهُ نِعْمَةً مِنْهُ نَسِيَ مَا كَانَ يَدْعُو إِلَيْهِ مِنْ قَبْلُ وَ جَعَلَ لِلَّهِ أَنْدَادًا لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِهِ قُلْ تَمَتَّعْ بِكُفْرِكَ قَلِيلًا إِنَّكَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ) (زمر / ۸) یا سرزنش خداوند از پذیرش شایعه‌ها و بازگویی آن‌ها بدون اینکه تحقیقی در صحت آن انجام داده باشد؛ (وَ إِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوْ الْخَوْفِ أَذَاعُوا بِهِ وَ لَوْ رَدُّهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولَى الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ... (نساء / ۸۳) «و چون خبری (حاکمی) از ایمنی یا وحشت به آنان برسد، انتشارش دهند و اگر آن را به پیامبر و اولیای امر خود ارجاع کنند، قطعاً از میان آنان کسانی‌اند که (می‌توانند درست و نادرست) آن را دریابند...»

بعضی از ادات استفهام مانند همزه و کیف را که بر عتاب و سرزنش یا توبیخ دلالت دارند، می‌توان به افعال مدح و ذم ملحق کرد. عتاب مانند آیه (أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ) (حدید / ۱۶) «آیا برای کسانی که ایمان آورده‌اند هنگام آن نرسیده که دل‌هایشان به یاد خدا نرم [و فروتن] شود» که از عتابی که در این آیه به کار رفته است، معلوم می‌شود نرم‌نشدن و خاشع‌نشدن

قلوب مؤمنان در برابر یاد خداوند کار بد و ناپسندی است. توییح<sup>۱</sup> مانند: (قال أ تَعْبُدُونَ مَا تَنْجُتُونَ) (صافات/ ۹۵) [ابراهیم] گفت: «آیا آنچه را می‌تراشید، می‌پرستید؟» که از سرزنشی که از سوی حضرت ابراهیم صورت گرفته است، معلوم می‌شود پرستیدن بت از سوی مشرکان، عملی بد و ناپسند است یا آیه (أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ) (بقره/ ۴۴) و همین‌طور آیه (وَ كَيْفَ تَكْفُرُونَ وَ أَنْتُمْ تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ آيَاتُ اللَّهِ وَ فِيكُمْ رَسُولُهُ) (آل عمران/ ۱۰۱)

## ۲. قِسْم

یکی از اینشانات غیرطلبی قسم است. قسم عبارت است از سوگند خوردن به خدا یا غیر او برای تأکید کلام و باور کردن سخن متکلم. سوگند یکی از شیوه‌های تأکید و استوارسازی سخن است.<sup>۲</sup> قسم گاهی به وسیله حرف قسم، یعنی ب، ت و لام و گاهی به وسیله غیرحرف قسم، مانند: لعمرك گفته می‌شود. در زبان عربی سوگند با چهار ماده قسم، حلف، ایلاء و یمین انجام می‌شود. سوگند از دو جمله قسم (مُقَسَم به) و جواب قسم (مُقَسَم علیه) تشکیل می‌شود که این دو با همدیگر ترکیب و همانند یک جمله شده و مکمل یکدیگر می‌شوند. در این میان، مقصود اصلی، جمله جواب است که قسم به خاطر آن خورده شده

۱- در استفهام توییحی، آنچه بعد از استفهام می‌آید، واقع شده است؛ ولی فاعل آن به دلیل کاری که کرده، مذمت و سرزنش می‌شود. نک: ابن‌هشام الانصاری، مغنی اللیب، ص ۲۴؛ احمد الهاشمی، جواهر البلاغه، ص ۷۹.

۲- القسم لفظه لفظ الخبر و معناه الإنشاء و الالتزام بفعل المحلوف علیه او ترکه و لیس باخبار عن شیء و وقع او لایقع و ان كان لفظه المضی او الاستقبال وفائده تحقق الجواب عند السامع و تاكده ليزول عنه التردد فيه. محمد بن بهادر زرکشی، البرهان فی علوم القرآن، ج ۲، ص ۴۷۳؛ نقل القرافی الاجماع علی أنه إنشاء، و فائده تأکید الجملة الخبریة و تحقیقها عند السامع، جلال‌الدین سیوطی، الاتقان فی علوم القرآن، ج ۲، ص ۲۸۳.



و جمله قسم برای تأکید آن آمده است، به عنوان نمونه در آیاتی مثل: (یس\* وَ الْقُرْآنِ الْحَكِيمِ\* إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ\* عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ) (یس / ۱-۴) عبارت «وَ الْقُرْآنِ الْحَكِيمِ» جمله قسم است که با حرف قسم «واو» آمده و آیه «إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ\* عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»، جمله جواب قسم است. همین طور در آیه کریمه (لَعْمُرُكُ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ) (حجر/۷۲)، «لَعْمُرُكُ» جمله قسم و «إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ» جمله جواب آن است.

در قرآن، آنچه به آن سوگند یاد می شود (مقسم به)، گاه خداوند یا یکی از نام‌ها و صفات اوست، همانند: (فَوَرَبِّكَ لَنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ) (حجر/۹۲) و گاه پدیده‌ها و آفریده‌های اوست، همانند: فرشتگان، روز قیامت، شب و روز، آسمان، خورشید و ماه و مانند آن که در سوره‌های صافات، قیامت، لیل، شمس و دیگر سوره‌های قرآن کریم آمده است. این قَسَم‌ها گاه مفرد است و به یک شیء سوگند یاد شده و گاه متعدد و به چندین شیء سوگند یاد شده است.

آنچه به خاطر آن سوگند یاد شده است (مقسم علیه = جواب قسم)، نیز امور گوناگونی است، همانند: یگانگی خدا (إِنَّ إِلَهَكُمْ لَوَاحِدٌ) (صافات/۴)، حقانیت قرآن و پیامبر (انه لقرآن کریم) (واقعه/۷۷) (إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ\* عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ) (یس/۳ و ۴) (مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَى\* وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى\* إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى) (نجم/۲-۴)، تحقق وعده‌های الهی (إِنَّمَا تُوْعَدُونَ لَوَاقِعَ) (مرسلات/۷)، حالات انسان (لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ) (بلد/۴). البته مقسم علیه گاه از سخن حذف می شود، مانند سوگندهای آغاز سوره ق و فجر که جواب سوگند در کلام نیامده است.

شناخت مفاهیم اخلاقی از طریق سوگندهای قرآنی به دو شکل است؛ یکی از راه مقسم به و دیگری از راه مقسم علیه. شناخت مفاهیم اخلاقی از راه

«مقسم به» این گونه است که وقتی به چیزی یا شخصی سوگند خورده می شود یا به دلیل فضیلت داشتن و ارزشمند بودن آن شخص یا آن چیز است یا اینکه منفعت داشتن و فایده مند بودن آن را به مخاطب برسانند. ارزشمند بودن شخص، مانند اینکه خداوند به پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و زندگی او سوگند یاد می کند و در قرآن «لَعْمُرْكَ» می گوید تا مردم با این قسم به عظمت و مقام پُر فضیلت آن حضرت در نزد خدا پی ببرند. ابن عباس می گوید: «خداوند کسی را نیافریده که نزد او گرامی تر از محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ باشد و نشنیدم که خداوند به زندگی احدی جز او سوگند یاد کند و بفرماید: (لَعْمُرْكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ \* فَأَخَذْتَهُمُ الصَّيْحَةَ مُشْرِقِينَ)». درباره ارزشمند بودن و فضیلت داشتن اشیاء نیز قرآن می فرماید: (وَ طُورِ سِينِينَ \* وَ هَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ) (تین/۲ و ۳) که با قسم به طور سینا و شهر مکه، فضیلت و برتری این دو مکان معلوم می شود و اما اینکه قَسَم برای بیان منفعت چیزی باشد، مانند: (وَ التِّينِ وَ الزَّيْتُونِ) (تین/۱) که با قسم خوردن به تین و زیتون، منفعت داشتن انجیر و زیتون بیان می شود. (نک: جلال الدین سیوطی، الاتقان فی علوم القرآن، ج ۲، ترجمه سید مهدی حائری قزوینی، ص ۴۲۳).

در آیات بالا از اینکه خداوند به جان رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قسم یاد کرده است، ارزشمند بودن و وجود شریف آن حضرت معلوم می شود و همان طور که گذشت یکی از مفاهیم اخلاقی، ارزشمند بودن و فضیلت مند بودن است و می توان از آیه، گزاره ای اخلاقی با عنوان «پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دارای شخصیت ارزشمندی است» را استفاده کرد.

اما درباره شناخت مفاهیم اخلاقی از راه «مقسم علیه»، با توجه به اینکه فایده و مقصود مهم از آوردن قسم، تأکید و استوار ساختن سخن و ایجاد باور در شنونده و زدودن هر گونه شک و تردید درباره کلام متکلم است، می توان لزوم اعتقاد و شناخت داشتن شنونده سوگندهای قرآن نسبت به مقسم علیه - که در



جمله جواب است - را دریافت و چنین گفت که شنونده سوگند، «باید»<sup>۱</sup> به آنچه در جمله جواب آمده، باور و شناخت داشته باشد و از شک و تردید به دور باشد؛ از این رو، همان گونه که سیوطی از برخی دانشمندان نقل می کند، (همان: ۴۲۵) خداوند سبحان بر تصدیق و تأکید اموری سوگند یاد کرده است که جزء اصول ایمان اند و شناخت آن ها بر خلق واجب است؛ پس گاهی بر توحید سوگند می خورد تا «لزوم» یقین به یگانگی خداوند را گوش زد کند، مانند: (وَ الصَّافَاتِ صَفًا \* ... إِنَّ إِلَهَكُمْ لَوَاحِدٌ)؛ «سوگند به صف بستگان - که صفی [با شکوه] بسته اند - \* ... که قطعاً معبود شما یگانه است.» (صافات / ۲ و ۴) و گاهی بر حقایق پیغمبر خدا ﷺ و قرآن قسم می خورد، مانند: (وَ النَّجْمِ إِذَا هَوَى \* مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَ مَا عَوَى \* وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى \* إِنَّ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى)؛ «سوگند به ستاره، چون فرود می آید، [که] یار شما نه گمراه شده و نه در نادانی مانده و از سر هوس سخن نمی گوید. این سخن بجز وحیی که بر وی وحی می شود، نیست.» (نجم / ۱-۴) و گاه بر حقایق قیامت سوگند می خورد، مثل آیه (وَ النَّارِيَّاتِ ذُرُورًا \* ... إِنَّمَا تُوْعَدُونَ لَصَادِقٍ \* وَ إِنَّ الدِّينَ لَوَاقِعٌ)؛ «سوگند به بادهای ذره افشان \* ... که آنچه وعده داده شده اید راست است و [روز] پاداش واقعیت دارد.» (ذاریات / ۶، ۵، ۱) که برای نمونه از جواب قسم در آیه آخر استفاده می شود و انسان باید بر این عقیده و باور باشد که قیامت وعده داده شده، حتماً واقع شدنی است و در تحقق آن نباید هیچ شک و تردیدی داشت.

### ۳. تعجب

تعجب یکی دیگر از انشائات غیر طلبی است. به گفته زمخسری، تعجب عبارت است از بزرگ نمودن امر در دل های شنوندگان؛ زیرا تعجب در

۱- لفظ «باید» یکی از مفاهیم هفتگانه اخلاقی است.

جایی به کار می‌رود و از چیزی تعجب می‌شود که از نظایر و امثال خودش خارج و جدا باشد.<sup>۱</sup> برخی نیز تعجب را برتری دادن چیزی بر امثال آن دانسته یا گفته‌اند: «تعجب، بزرگ‌شمردن صفتی است که تعجب‌کننده از نظایر آن بیرون کشیده است.» (جلال‌الدین سیوطی، *الاتقان فی علوم القرآن*، ج ۲، ترجمه سید مهدی حائری قزوینی، ص ۲۴۴)

تعجب در عربی به شیوه‌های مختلفی اظهار می‌شود، گاهی با صیغه‌های قیاسی، مانند سه صیغه «ما أفعله»، «أفعل به» و فعل ماضی بر وزن «فعل»، مانند: «ما أجمل السماء!»، «أجمل بالصدق!» و «سبق العالم و فهم!» و گاهی مطلق یا سماعی است که در این صورت صیغه و قانون خاصی ندارد و با قرینه فهمیده می‌شود، مانند: «لله ذر فلان»، «سبحان الله»، «یا لك»، «یا لئه»، «یالی» و همین‌طور با استخدام فعل از ماده «شد» و واژه «العجب» و مشتقات آن. (امیل بدیع یعقوب، *موسوعه النحو و الصرف و الإعراب*، واژه تعجب، ص ۲۵۷)

از برخی جملات تعجبی، می‌توان خوبی یا بدی چیزی یا کسی را که مورد تعجب قرار گرفته است (متعجب منه) استفاده کرد. برای مثال در جمله «أجمل بالصدق!» چه زیباست راستگویی!، خوبی راستی و راست‌گویی از صیغه تعجب و ماده جمال معلوم می‌شود و از جمله «ما اقبح بالرجال أن یکذب!» چه زشت است دروغ‌گویی برای مردان!، بدی و ناشایستگی دروغ و دروغ‌گو از صیغه تعجب و ماده قبح، فهمیده می‌شود.

از بیشتر آیاتی که در قرآن برای اظهار تعجب به کار رفته‌اند، می‌توان بدی و نادرستی کاری را که از آن تعجب شده است، فهمید؛ زیرا اگر تعجب درباره

۱- «معنی التعجب: تعظیم الأمر فی قلوب السامعین، لأن التعجب لا یكون إلا من شیء خارج عن نظائره و أشکاله»، جلال‌الدین سیوطی، *الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل*، ج ۴، ص ۵۲۳. ذیل آیه ۳ سورة صف.



امری منفی و ترک کردنی به کار رود، گوینده قصد دارد با اظهار تعجب خود، کاری را که منفی است و شنونده انجام داده است، در دل شنونده بزرگ و مهم جلوه دهد تا با این کار، او آن را ترک کند و از همین بزرگ شمردن عملی که باید ترک شود، معلوم می شود که آن کار، بد و ناپسند بوده است که تعجب کننده از کسی که این کار بد را انجام داده است، تعجب می کند.

در آیات نورانی قرآن، تعجب به شیوه ها و اسلوب های مختلفی بیان شده است. گاهی اظهار تعجب در قالب صیغه های قیاسی، مانند سه صیغه «ما أَفْعَلَهُ»، «أَفْعِلْ بِهِ» و فعل ماضی بر وزن «فَعَلَ» آمده است. برای مثال صیغه «ما أَفْعَلَهُ» در این آیه به کار رفته است: (قَتَلَ الْإِنْسَانَ مَا أُكْفَرَهُ)؛ «کشته باد انسان! چه ناسپاس است.» (عبس/ ۱۷) که ناسپاسی انسان ها، مورد تعجب خداوند قرار گرفته و از آیه معلوم می شود ناسپاسی، برای انسان عمل ناپسند و بدی است. صیغه «أَفْعِلْ بِهِ» نیز، در این آیه آمده است: (أَسْمِعْ بِهِمْ وَأَبْصِرْ يَوْمَ يَأْتُونَنَا لَكِنِ الظَّالِمُونَ الْيَوْمَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ)؛ «چه شنوا و بینايند روزی که به سوی ما می آیند؛ ولی ستمگران امروز در گمراهی آشکارند.» (مریم/ ۳۸) که در این آیه، همان طور که سکاکی گفته: «إنشاء در معنای خبر به کار رفته است.» (محمد بن بهادر زرکشی، البرهان فی علوم القرآن، ج ۲، ص ۳۹۸). و آیه در واقع از آینده گزارش می کند و خبری از روز قیامت کافران می دهد؛ از این رو، معنای خوبی یا بدی از آن نمی توان استفاده کرد و اما فعل ماضی بر وزن «فَعَلَ»، مانند آیه (وَ يُنذِرَ الَّذِينَ قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وُلَدًا \* مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ وَلَا لِآبَائِهِمْ كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ إِنْ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا)؛ «و تا [قرآن] کسانی را که گفته اند: خداوند فرزندی گرفته است، هشدار دهد. \* [البته] نه آنان و نه پدرانشان به این [ادعا] دانشی ندارند. بزرگ سخنی است که از دهانشان برمی آید. [آنان] جز دروغ نمی گویند.» (کهف/ ۴ و ۵) که از جمله تعجیبی «كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ» بد و نادرستی این سخن که خداوند برای خود فرزند گرفته است، استفاده می شود. همین طور





است آیه (كَبْرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ)؛ «نزد خدا چه سخت ناپسند است که چیزی را بگویند و انجام ندهید.» (صف/۳)

افزون بر صیغه‌های تعجب، گاهی اظهار شگفتی در قرآن به شکل استفهام‌های تعجبی و با ادات مختلف استفهام مطرح می‌شود، مثل تعجب از شرک و روی گردانی از حق با کلمه همزه استفهام و «آنی» در آیه‌های: (أَيْشُرِكُونَ مَا لَا يَخْلُقُ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلِقُونَ) (اعراف/۱۹۱) (فَاخَذَرَهُمْ قَاتِلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ)<sup>۱</sup> یا تعجب از کفر به خدا با حرف استفهام «کیف» در آیه (كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَ كُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ) (بقره/۲۵) یا سؤال تعجب‌انگیز خداوند درباره عدم درک برخی از مؤمنان درباره توحید افعالی و منشأ خیر و شر دانستن خداوند با حرف استفهام «ما»: (أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكْكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُشِيدَةٍ وَإِنْ تُصِبْهُمْ حَسَنَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِكَ قُلْ كُلُّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ فَمَا لَهُمْ آئِلَةُ الْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا)<sup>۲</sup> و ... که از این جملات تعجبی به روشنی می‌توان بدی و نادرستی شرک و روی گردانی از حق و کفر به خدا و عدم اعتقاد به توحید افعالی را استفاده کرد.

#### ۴. تَرْجِي

ترجی عبارت است از اینکه انسان، امید و انتظار داشته باشد تا آنچه مطلوب و مورد رغبت اوست حاصل شود؛ اما در عین حال، اطمینانی به حصول آن ندارد؛ یعنی آنچه امید و انتظارش را دارد، ممکن است برای

۱- منافقون، ۴؛ «آنی یؤفکون» برای تعجب است که چگونه منافقان از حق روی گردان می‌شوند.

محمد حسین طباطبایی، المیزان، ج ۱۹، ص ۲۸۱.

۲- نساء، ۷۸؛ استفهام در جمله «فمال هؤلاء القوم»، تعجب از جمود فکری و عدم درک آنان است.

محمد حسین طباطبایی، المیزان، ج ۵، ص ۸.



او حاصل شود و ممکن است حاصل نشود. به بیان دیگر، ترجی عبارت است از داشتن امید و انتظار به تحقق مطلوبی که اطمینانی به حصول و وقوع آن نیست؛ از این رو، ترجی در چیزی که به وقوعش اطمینان و یقین وجود دارد، استعمال نمی شود و نمی توان گفت: «لَعَلَّ الشَّمْسُ تَغْرِبُ.»؛ البته در بعضی تعاریف، ترجی از انشائات طلبی شمرده شده است و به جای تعریف به «امیدداشتن به تحقق مطلوب»، آن را به معنای «طلب امر محبوب و پسندیده» تعریف کرده اند.<sup>۱</sup>

ترجی، یا با حرف (مشبیه بالفعل) «لَعَلَّ» و «عَلَّ» یا به وسیله فعل های «عسی»، «حری»، «اخلولق»، «أرجو» و «آمل» بیان می شود. هنگامی که «لَعَلَّ»، حرف مشبیه بالفعل باشد،<sup>۲</sup> چند معنا دارد: گاهی به معنای ترجی و طلب امر محبوب و پسندیده است، مانند (...وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ)،<sup>۳</sup> گاهی به معنای اشفاق و ترس است و برای امری که انتظار می رود واقع شود و مورد حذر و احتیاط است، به کار می رود، مانند (وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ قَرِيبٌ)؛ «و تو چه می دانی شاید رستاخیز نزدیک باشد.» (شوری، ۱۷؛ جلال الدین سیوطی، *الاتقان فی علوم القرآن*، ترجمه سید مهدی حائری، ج ۲، ص ۲۶۲) و گاهی به معنای تعلیل به معنای «کی» استفاده می شود، مانند (اِذْهَبَا إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى \* فَقُولَا لَهُ قَوْلًا

۱- معنی لعل، الترجی و هو طلب الامر المحبوب، نحو الآية: لعلکم تفلحون. امیل بدیع یعقوب، *موسوعه النحو و الصرف و الإعراب*، واژه لعل.

۲- لعل، علاوه بر حرف مشبیه بالفعل به صورت حرف جر شبیه به زائد نیز وجود دارد، مثل: لعل الله فضلكم علينا. امیل بدیع یعقوب، *موسوعه النحو و الصرف و الإعراب*، واژه لعل.

۳- بقره، ۱۸۹؛ معنی لعل، الترجی و هو طلب الامر المحبوب، نحو الآية: لعلکم تفلحون. امیل بدیع یعقوب، *موسوعه النحو و الصرف و الإعراب*، واژه لعل.

لَيْنَا لَعْلَهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى) (طه/۴۳ و ۴۴) به معنای «لِکِی يَتَذَكَّرُ»<sup>۱</sup> و گاهی برای استفهام می‌آید، مانند (لَا تَدْرِي لَعْلَ اللَّهِ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَلِكَ أُمُورًا)، (طلاق/۱) (وَمَا يُذْرِبُكَ لَعْلَهُ يَزَّكِّي) (عبس/۳) به معنای «وَمَا يُذْرِبُكَ أَمْ يَزَّكِّي؟»<sup>۲</sup>.

در قرآن، از میان حروف و افعال ترجی، «لَعْلٌ» و «عسی» برای گزاره‌های اخلاقی کاربرد دارند و می‌توان مفهوم خوب و بد را از آن‌ها استفاده کرد.<sup>۳</sup>

در آیات قرآن کریم هر کجا «لَعْلٌ» به کار رفته باشد، اگر بتوان از آن، معنای ترجی یا تعلیل یا اشفاق را استفاده کرد،<sup>۴</sup> گزاره‌ی اخلاقی

۱- معنای تعلیل در این آیه بنا به عقیده گروهی از جمله اخفش و کسایی است و کسانی که تعلیل را در این آیه قبول ندارند، لعل را در معنای رجا و امید گرفته‌اند؛ اما امید را به مخاطبین بر می‌گردانند؛ یعنی (شما موسی و هارون) بروید به سوی فرعون و امید داشته باشید که او متذکر شود یا بترسد. ابن هشام، معنی اللیب، واژه لعل، ص ۲۸۷.

۲- لعل لها معان، احدها: التوقع و هو ترجی المحبوب و الاشفاق من المكروه و تختص بالممكن، الثانی، التعلیل و الثالث: الاستفهام. ابن هشام، معنی اللیب، ص ۲۸۷ و امیل بدیع یعقوب، موسوعه النحو و الصرف و الاعراب، واژه لعل و ترجی.

۳- در قرآن، فعل‌های «حری»، «اخلولق» و «آمل» نیامده است و تنها فعل «ارجو» در یک آیه به کار رفته است «وإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَارْجُوا الْيَوْمَ الْآخِرَ...» و به سوی [مردم] مَدْيَنَ، برادرشان شعیب را [فرستادیم]. گفت: ای قوم من، خدا را بپرستید و به روز بازپسین امید داشته باشید. (عنکبوت/۳۶)

۴- در باره اینکه در قرآن «لعل» در چه معنایی به کار رفته است، اختلاف است. واقدی گفته تمام جاهایی که در قرآن «لعل» به کار رفته است، برای تعلیل است مگر فرموده خدای تعالی «لعلکم تخلصون» (شعرا/۱۲۹) که برای تشبیه است. ابی مالک گفته در قرآن لعلکم (با خطاب کُم) به معنای «کی» است مگر «لعلکم تخلصون»، جلال‌الدین سیوطی، الاتقان فی علوم القرآن، ترجمه سید مهدی حائری، ج ۱، ص ۵۹۷. راغب اصفهانی به نقل از بعضی از مفسران می‌گوید: «استعمال لعل در معنی بیم و امید، برای خدای تعالی درست نیست؛ لذا کاربرد لعل در آیات یا برای تعلیل است که در بسیاری از آیات، لعل به معنای کی است یا برای بیان امید و طمع گوینده است، مثل لَعْلَنَا تَبِيعَ السَّحْرَةَ [الشعراء/ ۴۰] که انتظار و خواست آنهاست که از ساحران پیروی کنند یا برای بیان امید و انتظار مخاطبان یا به عبارتی، امیدوار ساختن مخاطبان است، مانند لَعْلَهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى [طه/ ۴۴]. این آیه



نیز قابل استفاده خواهد بود؛ زیرا، اگر لعل<sup>۱</sup> در معنای ترجیحی باشد، بنابر یکی از تعاریفی که گذشت (ترجیحی از انشائات طلبی شمرده شود و به معنای طلب امر محبوب باشد)، هر کجا در کلام خداوند این واژه استفاده شده باشد، معلوم می شود متعلق «لعل» محبوب خداوند بوده و هر چه محبوب خداوند باشد، مطلوب او هم خواهد بود و گفتیم گزاره های اخلاقی ناظر به امور مطلوب (خوب، باید) هستند. برای مثال از دو آیه «كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ» (بقره/۲۱۹) و «كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ» (بقره/۲۴۲) معلوم می شود که از دیدگاه قرآن، تفکر کردن و تعقل کردن در آیات الهی خوب است؛ زیرا این دو، در نزد خداوند امر محبوبی بوده اند که آن ها مورد طلب خداوند قرار گرفته اند و اگر «لعل» به معنای تعلیل باشد، چنانکه به گفته برخی،<sup>۱</sup> اکثر استعمالات «لعل» در قرآن به همین معنای تعلیل است و برای مثال، آیات بالا را این طور معنا کنیم که این گونه، خداوند آیات الهی را برای شما تبیین می کند برای اینکه شما تفکر و تعقل کنید، در این صورت نیز، می توان از این آیات گزاره اخلاقی را استفاده کرد؛ چرا که تعلیل در این آیات به معنای غایت و هدف است و روشن است که همیشه چیزی که غایت و هدف است، به ویژه اگر هدفی باشد که

---

امید داشتن موسی و هارون را بیان می کند که این دو امیدوار باشند که فرعون پند گیرد و مجذوب حق شود فقولا له قولاً لينا راجين ان يتذكر أو يخشى. با آن ها سخن ملایم بگویند در حالی که امیدوار باشید که او متذکر و ترسان شود. وَادْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ [الأنفال/ ۴۵] ای: اذکروا الله راجين الفلاح، خداوند را یاد کنید در حالی که امیدوار باشید که رستگار می شوید (نک: المفردات، واژه لعل، ص ۷۴۲ با تصرف).

۱- واقدی گفته تمام جاهایی که در قرآن لعل به کار رفته است برای تعلیل است مگر فرموده خدای تعالی «لعلکم تخلصون» (شعرا/۱۲۹) که برای تشبیه است. ابی مالک گفته در قرآن لعلکم (با خطاب کم) به معنای «کی» است مگر «لعلکم تخلصون». جلال الدین سیوطی، الاتقان فی علوم القرآن، ترجمه سید مهدی حائری، ج ۱، ص ۵۹۷.

خداوند تعیین کرده، مطلوب نیز هست و هر چیزی که مطلوب خداوند است، خوب بوده است. در آیات بالا چون تبیین آیات خداوند به هدف دست یابی انسان به تعقل و تفکر بوده است، پس معلوم می‌شود که تعقل و تفکر چیز خوبی هستند که در کلام خداوند، غایت و هدف تبیین آیات قرار گرفته‌اند یا در آیه (ثُمَّ عَفَوْنَا عَنْكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ) (بقره/۵۲)، آیه این‌گونه بیان می‌کند که شما را عفو کردیم تا اینکه شکر گزار نعمت‌های الهی و از جمله نعمت بخشش خدا باشید. معلوم می‌شود، شکرگزاری در درگاه الهی چیز خوبی است که خداوند آن را هدف و مقصودِ عفو قرار داده است و به همین علت، خداوند مردم را به منظور رسیدن به مقام سپاسگزاری، عفو کرده است.<sup>۱</sup> خوبی تضرع در پیشگاه خداوند و همین‌طور خوبی تذکر و پندگرفتن را از آیات (فَأَخَذْنَاهُمْ بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ) (انعام/۴۲) و (وَ لَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ وَ نَقْصِ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَدْذَكُرُونَ) (اعراف/۱۳۰) که در معنای تعلیل به کار رفته‌اند نیز می‌توان استفاده کرد.

«لعل» اگر در قرآن به معنای اشفاق و ترس به کار رفته باشد، نیز می‌توان از آن مفهوم خوب را استفاده کرد. لعل به معنای اشفاق یعنی کاربرد لعل برای امری که انتظار می‌رود واقع شود؛ اما مورد حذر و احتیاط است، مانند (وَ مَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ قَرِيبٌ)؛ «و تو چه می‌دانی شاید رستاخیز نزدیک باشد.»<sup>۲</sup> از این آیه فهمیده می‌شود که قیامت

۱- مرحوم طبرسی در مجمع‌البیان از این آیه وجوب شکرگزاری را استفاده می‌کند و می‌گوید: «لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ» لکی تشکروا الله علی عفوہ عنکم و سائر نعمه علیکم و قیل معناه التعریض ای عرضتانم للشکر و فی هذه الآية دلالة علی وجوب شکر النعمة و علی أن العفو عن الذنب بعد التوبة نعمة من الله علی عباده ليشكروه. فضل بن حسن طبرسی، مجمع‌البیان، ج ۱، ص ۲۳۵.

۲- شوری، ۱۷؛ نک: جلال‌الدین سیوطی، الانتقان فی علوم القرآن، ترجمه سید مهدی حائری، ج ۲، ص ۲۶۲.



امری است که باید از آن بر حذر بود و درباره آن احتیاط کرد؛ زیرا هر چند احتمال هم ضعیف باشد و بتوان با لعل و شاید آن را بیان داشت؛ اما محتمل قوی است. از این رو، از لعل که در این آیه به کار رفته است معلوم می شود که انسان باید از قیامت که وقوع آن نزدیک است، در هراس و ترس باشد و از کاری که آخرت او را از بین می برد، اجتناب کند.

البته اگر لعل را از انشائات طلبی ندانیم؛ بلکه لعل را به معنای امید و انتظار داشتن متکلم به امری که یقینی الحصول نیست معنا کنیم، ممکن است گفته شود استعمال لعل در کلام خدا که دانای غیب و آشکار است، معنا ندارد؛ زیرا لعل در مواردی به کار می رود که شخص به تحقق آنچه امید بدان بسته، اطمینانی ندارد؛ اما درباره خدا چنین سخنی

۱- علامه طباطبائی در آیه ۶۳ سوره بقره (وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَ رَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَ اذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ) می فرماید: «کلمه (لعل) امید را می رساند و آنچه در امیدواری لازم است، این است که گفتنش در کلام صحیح باشد، حال چه اینکه این امید قائم به نفس خود متکلم باشد (مانند مواردی که ما انسان ها اظهار امید می کنیم) یا آنکه قائم به نفس گوینده نیست (چون گوینده خداست که امید در او معنا ندارد)؛ ولی قائم به شخص مخاطب یا به مقام مخاطب باشد، مثل آنجایی که مقام، مقام امید است، هر چند که نه گوینده امیدی داشته باشد و نه شنونده [برای مثال در آیه لَعَلَّكَ بَاطِعٌ لِنَفْسِكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ (شعراء/ ۳)] امید و ترجی نه به مخاطب و پیامبر قائم است و نه به گوینده و خدا (چون در خدا جهلی نیست و می داند که رسول خدا (ص) خودش را برای عدم ایمان مردم خواهد کشت یا نه؟) بلکه به مقام مخاطب قائم است؛ یعنی اگر کسی در این مقام باشد و ناراحتی تو را از اینکه مردم ایمان نمی آورند ببیند، خواهد گفت: شاید این شخص در این راه خودش را هلاک کند. (نک: قاموس قرآن، ج ۶، ص ۱۹۴)] و چون به طور کلی امید ناشی از جهل به آینده است و امید خالی از جهل نیست و خدای تعالی هم منزّه از جهل است، لا جرم هر جا در کلام خدای تعالی واژه امید به کار رفته باید گفت یا به ملاحظه مخاطب است [برای مثال در آیه وَ اذْكُرُوا اللّٰهَ كَثِيرًا لَّعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (الأنفال/ ۴۵)] یعنی مخاطب با ذکر زیاد خدا، امیدوار باشد که رستگار می شود] یا به مقام مخاطب و گفتگو و گر نه امید در حق خدای تعالی محال است و نمی شود نسبت امید به ساحت مقدسش داد؛ چون خدا عالم به عواقب امور است، هم چنان که راغب هم در مفردات خود باین معنا تبیه کرده است. «محمدحسین طباطبائی، المیزان، ج ۱، ص ۱۹۸.



درست نیست؛ زیرا اولاً، امید و خوف برای خدا معنا ندارد؛ ثانیاً، خداوند به همه امور آگاه است و برای مثال در آیات بالا می‌داند که مردم با تبیین آیات، تعقل و تفکر می‌کنند یا نه؟ یا در آیه (وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ) (بقره/۱۸۹) خداوند می‌داند که آیا مردم با تقوای الهی رستگار می‌شوند یا نه؟ پس نباید لَعَلَّ را در این موارد در معنای ترجیحی به معنای امیدواری خداوند به کار برد و در نتیجه، گزاره اخلاقی و خوب و بد را نمی‌توان از این آیات استفاده کرد؛ چون لَعَلَّ در معنای طلب امر محبوب به کار نرفته است؛ بلکه در معنای امید و طمع به امر محبوب به کار رفته است.

در پاسخ می‌گوییم از آیه‌ای که لَعَلَّ در معنای ترجیحی و طمع و امید متکلم (خداوند) به کار رفته است نیز می‌توان گزاره اخلاقی را استفاده کرد؛ زیرا در این آیات یا امید به امر محبوب را به مخاطب متوجه می‌سازیم و می‌گوییم لَعَلَّ در اطماع و امیدوار ساختن مخاطب به کار رفته است یا اینکه لَعَلَّ را در معنای تعلیل به کار می‌بریم.

اگر لَعَلَّ به جای اینکه در طمع و امید متکلم به کار رود، در معنای اطماع و امیدوار ساختن مخاطب باشد، باید گفت برای مثال در آیه (وَ اذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ) (انفال/۴۵) به جای اینکه آیه را این گونه معنا کنیم که زیاد یاد خدا کنید شاید رستگار شوید، می‌گوییم زیاد یاد خدا کنید در حالی که (شما را مخاطب) با این یاد کردن زیاد خدا، امید داشته باشید که رستگار می‌شوید. در این معنا، خداوند می‌خواهد بگوید که شما، با یاد کردن زیاد خدا به رستگاری امیدوار باشید. در این معنا نیز، می‌توان گزاره اخلاقی را استفاده کرد؛ زیرا در این فرض نیز، خداوند مخاطب را ملزم می‌کند که امیدوار باشد و یکی از راه‌های فهم گزاره‌های اخلاقی، علاوه بر مفاهیم ارزشی «خوب و بد»، مفاهیمی الزامی «باید و نباید» هستند که دلالت بر لزوم و عدم لزوم دارند. در این



آیات نیز برای مثال، مخاطب این آیه که خداوند را زیاد یاد می‌کند، باید امید به رستگاری از ناحیه خداوند داشته باشد. به عبارت دیگر، درخواستِ امیدواری مخاطب از ناحیه خداوند، مطلوبیت آن را در نزد خداوند می‌رساند و هر آنچه مطلوب خداست، خوب نیز هست؛ پس معلوم می‌شود که در این گونه موارد امیدواری انسان، خوب است؛ چون خدا آن را از انسان خواسته است.

اما اگر لعل<sup>۱</sup> در این آیات، به معنای تعلیل باشد، همان طور که گذشت از این آیات می‌توان مفهوم «خوب یا باید» را که از مفاهیم اخلاقی بودند، استفاده کرد؛ چرا که در آیه بالا، گفته شده که یاد خدا را زیاد بجای آورید، برای اینکه رستگار شوید. آیه، هدف و غایت یاد خدا را رستگاری قرار داده است و چون هر غایتی که خداوند در قرآن برای کارها بیان می‌کند، مطلوب و خوب است؛ پس رستگاری نیز امری ارزشمند و خوب است.<sup>۱</sup>

«عسی» فعل جامد و از افعال مقاربه است<sup>۲</sup> و مانند لعل<sup>۱</sup> به معنی ترجیحی و امیدواری در چیز محبوب و خوشایند و ترس در شیء مکروه و ناخوشایند به کار

۱- شایان ذکر است غایاتی که در قرآن با کلمه لعل بیان می‌شوند و دلالت بر ارزشمندی غایت دارند، گاهی غایاتی هستند که ارزش و خوبی ذاتی دارند و به تعبیری غایه‌الغایات و غایت نهایی‌اند، مثل رستگاری که در آیه «وَادْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» آمده است، گاهی نیز غایت، دارای ارزش غیر است و مقدمه است برای رسیدن به غایت نهایی، مانند شکرگزاری در آیه «ثُمَّ عَفَوْنَا عَنْكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ» که شکرگزاری به دلیل اینکه در کلام خدا، غایت قرار گرفته است، ارزشمند و خوب است؛ اما این ارزش، مقدمه است برای رسیدن به غایات دیگر از جمله رستگاری که غایت نهایی هستند؛ اما خود آن‌ها خوبی و ارزش‌شان غیر است نه ذاتی.

۲- افعال مقاربه بر سه قسم‌اند. برخی بر نزدیکی وقوع خبر دلالت دارند، مثل کاد، اوشک و کرب. برخی برای بیان شروع انجام عمل هستند، مثل انشأ، ابتدا، أخذ، جعل و... و برخی مثل عسی، حری و اخلولق (افعال رجاء) بر امید به واقع شدن خبر دلالت می‌کنند و این قسم اخیر جزء انشائات است. عسی در قرآن به دو وجه آمده یکی فعل ماضی ناقص که عمل کان را انجام می‌دهد، اسم آن مرفوع (اگر اسم صریحی بعد از او بیاید) و مابعدش خبر اوست، دیگری، فعل تامه اگر بعد از آن فعل مضارع همراه با ان بیاید. نک: امیل بدیع یعقوب، موسوعه النحو و الصرف و الإعراب، واژه کاد، ص ۵۳۹ و واژه عسی، ص ۴۴۹.



می‌رود. (جلال‌الدین سیوطی، الاتقان فی علوم القرآن، ترجمه سید مهدی حائری، ج ۱، ص ۵۶۸). راغب گوید: «عسی یعنی طمع کرد و امیدوار شد.<sup>۱</sup> این واژه در قرآن بیست و هشت بار به لفظ «عسی» و دو بار به لفظ «عسیتم» آمده،<sup>۲</sup> لفظ «عسی» آنگاه که به انسان نسبت داده شود، معنای آن درست است؛ چون انسان عالم به عواقب امور نیست و می‌تواند این کلمه را به کار ببرد و بگوید که امید است فلان کار بشود یا فلان شخص بیاید یا به فلان حاجت برسم؛ ولی به کار رفتن آن درباره خدا که عالم به عواقب امور است، چطور توجیه می‌شود؟ برای مثال در آیاتی نظیر: (عَسَى اللَّهُ أَنْ يَكْفِيَ بَأْسَ الَّذِينَ كَفَرُوا)، (نساء/۸۴) (فَأُولَئِكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَعْفُو عَنْهُمْ) (نساء/۹۹) و (فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ) (مائده/۵۲) خدا می‌داند که قدرت کافران را باز خواهد داشت یا نه، عفو خواهد نمود یا نه، فتح و امر را خواهد آورد یا نه؛ پس علت به کار رفتن لفظ «عسی» که به معنی شاید است در کلام خداوند چیست؟ در جواب گفته می‌شود، استعمال عسی در این آیات یا به معنای اطماع و ایجاد رجاء و امید در بندگان است؛ یعنی امیدوار باشید که خدا چنین خواهد کرد<sup>۳</sup> یا به معنای حتم و قطع و یقین است. عسی در معنای اطماع و امیدوار ساختن بندگان، مانند: (فَأُولَئِكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَعْفُو عَنْهُمْ) (نساء/۹۹)، (فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ) (مائده/۵۲)، (عَسَى رَبُّكُمْ أَنْ يُهْلِكَ عَدُوَّكُمْ) (اعراف/۱۲۹)، (عَسَى أَنْ

۱- عَسَى: طَمَعٌ وَ تَرَجَّى. الراغب الاصفهانی، المفردات فی غریب القرآن، واژه عسی.

۲- قَالَ هَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ أَلَّا تُقَاتِلُوا، بقره/۲۴۶، وَ فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ، محمد/۲۲.

۳- راغب در مفردات معتقد است که امید درباره خدا معنا ندارد و در قرآن اگر عسی در کلام خداوند به کار رفته باشد، به معنای امیدواری بندگان است، برای مثال در آیه «عَسَى رَبُّكُمْ أَنْ يُهْلِكَ عَدُوَّكُمْ» (الاعراف/۱۲۹)، آی: کونوا راجین؛ یعنی شما امید داشته باشید که خداوند دشمن شما را هلاک و نابود خواهد کرد. الراغب الاصفهانی، المفردات فی غریب القرآن، واژه عسی، ص ۴۴۱.



يَبْعَثُكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا) (اسراء/۷) که در آیه آخر، خداوند عسی را برای ایجاد رجاء و امید در قلب پیامبر به کار برده تا پیامبر به تَهَجُّد تشویق شده و با این عمل، خدایش او را به مقام محمود برساند.

زمخشری درباره آیه ۸ سوره تحریم (يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ) می گوید: «عسی) به معنای اطماع و امیدوار ساختن بندگان به وسیله خداوند است»، وی درباره اینکه چرا خدا با واژه عسی تعبیر می آورد، اضافه می کند که دو وجه است؛ یکی اینکه، همانند عادت پادشاهان عمل می کند که با لَعْلٌ و عسی جواب می دهند؛ ولی به طور قطع و حتم آنچه می گویند واقع می شود و دوم اینکه، برای آموزش بندگان باشد که میان ترس و امید باشند. (محمود زمخشری، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، ج ۴، ص ۵۷۰).

اما عسی در معنای حتم و یقین که مناسب با مقام حضرت حق تعالی و علم او به عواقب امور است، مانند آیه (فَأَمَّا مَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا فَعَسَىٰ أَنْ يَكُونَ مِنَ الْمُفْلِحِينَ) (قصص/۶) زیرا، رستگار بودن کسانی که اهل توبه و ایمان و عمل صالح اند، قطعی است،<sup>۱</sup> یا مثل آیه (إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ أَقَامَ الصَّلَاةَ وَ آتَى الزَّكَاةَ وَ لَمْ يَخْشَ إِلَّا اللَّهَ فَعَسَىٰ أُولَٰئِكَ أَنْ يَكُونُوا مِنَ الْمُهْتَدِينَ). (توبه/۱۸)

۱- فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان، ج ۷، ص ۴۱۰. صاحب المیزان در آیه «قُلْ عَسَىٰ أَنْ يَكُونَ رِزْقٌ لَّكُمْ يُغْضُ الَّذِي تَسْتَعْجِلُونَ» نمل/۷۲، می گوید: «از تفسیر ابی السعود نقل شده، عسی، لعل، سوف در وعده های پادشاهان در جای قطع و حتم است و این کلمات را برای اظهار وقار به کار می برند و اشعار می کنند که رمز از آن ها مانند تصریح از دیگران است بر این مجری است وعده و وعید خدای تعالی». آنگاه علامه می گوید: «این وجهی است وجیه»، محمدحسین طباطبایی، المیزان، ج ۱۵، ص ۳۸۹.

در آیات قرآن، عسی اگر در کلام انسان به کار رفته باشد و قرآن آن را نقل کرده باشد، مانند: (وَقَالَتِ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ قَرَّتْ عَيْنِي لِي وَلَكَ لَا تَقْتُلُوهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا...) (قصص/۹) از این آیات گزاره اخلاقی نمی‌توان استفاده کرد؛ اما اگر این واژه در کلام خداوند به کار رفته باشد آنگاه، چه عسی به معنای اطماع و امیدوار ساختن مخاطب باشد و چه به معنای حتم و جزم و وجوب باشد، می‌توان گزاره اخلاقی را از آن‌ها استفاده کرد؛ زیرا اگر عسی به معنای امیدوار ساختن مخاطب باشد، مانند آیه (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ)، (تحریم/۸) آیه مخاطب را به امیدوار بودن الزام می‌کند و الزام (باید) نیز از مفاهیم اخلاقی‌اند؛ از این رو، آیه در مقام این است که به مخاطب بگوید کسی که توبه نصوح می‌کند، باید امید به آمرزش گناهان از سوی پروردگار داشته باشد و از آمرزش الهی ناامید نباشد. افزون بر این، از این آیات که در آن دعوت به امیدواری می‌شود، می‌توان تشویق به توبه را نیز استفاده کرد و روشن است چیزی که قرآن، انسان را به آن تشویق می‌کند، حتماً مطلوب خدا و خوب خواهد بود؛ لذا از دیدگاه قرآن یکی از کارهای خوب، توبه نصوح کردن است.

اگر عسی در معنای حتم و وجوب نیز به کار رفته باشد، مانند (فَأَمَّا مَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا فَعَسَىٰ أَنْ يَكُونَ مِنَ الْمُفْلِحِينَ)، (قصص/۶) باز می‌توان از این عسی مفهوم اخلاقی خوب را استفاده کرد؛ چرا که آیه در مقام حتمیت و قطعیت این وعده الهی است که هر کس توبه کند و ایمان و عمل صالح داشته باشد، حتماً رستگار می‌شود و بدیهی است اگر کاری موجب رستگاری که دارای ارزش ذاتی است، بشود و آن کار مقدمه‌ای برای آن ارزش ذاتی باشد، نیز خوب و مطلوب خواهد بود، چرا که آن چیز، دارای ارزش مقلدّمی و غیرتی خواهد داشت؛



بنابراین، از این آیه می توان خوب بودن توبه‌ای را که همراه با ایمان و عمل صالح باشد، استفاده کرد.

در پایان شایان ذکر است که سایر انشائات غیر طلبی، مانند: ۱- عقود که بیشتر با فعل ماضی مانند: بعتٌ واشتریتُ و وهبتُ و گاهی هم با غیر فعل ماضی می آید، مانند: عبدی حرٌّ لوجه الله تعالی؛ ۲- ایقاعات مانند: انتِ طالق؛ ۳- کم خبریه که به معنای کثیر و بسیار است؛ مانند: (كَمْ مِنْ فِتْنَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِتْنَةَ كَثِيرَةٍ بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ) (بقره/ ۲۴۹) - ۴- رُبُّ که حرف جر شبیه به زائد است و در بعضی جملات معنای تکثیر می دهد، مانند: (رُبَّمَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ كَانُوا مُسْلِمِينَ) (حجر/ ۲) و در بعضی جملات معنی تقلیل دارد، مانند: «أَلَا رُبَّ مَوْلُودٍ» و «لیس له اب» و «ذی ولد لم یلده ابوان»، (ابن هشام، مغنی الیب، ص ۲۴۳ و ۱۷۹؛ امیل بدیع یعقوب، موسوعه النحو و الصرف و الاعراب، واژه کم و رب). هیچ دلالتی بر مفاهیم اخلاقی ندارند و از آنها نمی توان گزاره‌ای اخلاقی را استفاده کرد.

### نتیجه

از آنچه گذشت می توان به این نتیجه دست یافت که از میان اقسام انشائات غیر طلبی که در قرآن به کار رفته است، تنها افعال مدح و ذم، قسم، تعجب و ترجی هستند که می توان از آنها مفاهیم اخلاقی را استفاده کرد و با فهم این مفاهیم است که می توان آنها را در محمول گزاره‌ها به کار برد و گزاره اخلاقی را تشخیص داد. از میان مفاهیم اخلاقی نیز بیشترین مفهوم، مفهوم «خوب و بد» بود که این انشائات بر آن دلالت داشتند.

## منابع

۱. ابن هشام الانصاری، عبدالله بن یوسف، مغنی اللیب عن کتب الأعراب، قم: مکتبه سید الشهداء، الطبعه الخامسه، ۱۴۰۶ه.ق.
۲. امید، مسعود، فلسفه اخلاق در ایران معاصر، چ ۱، تهران: نشر علم، ۱۳۸۸ش.
۳. التفتازانی، سعدالدین، کتاب المطول، الطبعه الرابعه، قم: مکتبه الداوری، ۱۴۱۶ه.ق.
۴. التفتازانی، سعدالدین، مختصر المعانی، چاپ هشتم، قم: انتشارات دارالفکر، ۱۳۸۳ش.
۵. الراغب الاصفهانی، المفردات فی غریب القرآن، بیروت: مؤسسۀ الاعلمی للمطبوعات، الطبعه الاولى، ۱۴۳۰ه.ق.
۶. زرکشی، محمد بن بهادر، البرهان فی علوم القرآن، بیروت: دارالمعرفه، بی تا.
۷. زمخشری، محمود، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، ج ۴، بیروت: دارالکتب العربی، چ ۳، ۱۴۰۷ق.
۸. سراج زاده، حسن، «انشائات طلبی و چگونگی فهم گزاره های اخلاقی قرآن»، اخلاق، شماره ۲۶، زمستان ۱۳۹۰ش، صص ۴۳-۷۲.
۹. سراج زاده، حسن، «روش شناسی فهم گزاره های اخلاقی قرآن»، اخلاق، شماره ۲۳، بهار ۱۳۹۰ش، صص ۸۵-۱۱۶.
۱۰. السلامی، محمد المختار، القسم فی اللغه و فی القرآن، بیروت: دارالغرب الاسلامی، ۱۹۹۹.

۱۱. سیوطی، جلال الدین عبدالرحمن، *الاتقان فی علوم القرآن*، ترجمه سید مهدی حائری قزوینی، تهران: امیرکبیر، چ ۸، ۱۳۹۱ ش.
۱۲. طباطبایی، محمد حسین، *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم: انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چ ۵، ۱۴۱۷ ق.
۱۳. طبرسی، فضل بن حسن، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، تهران: ناصر خسرو، چ ۳، ۱۳۷۲ ش.
۱۴. عروسی حویزی، عبد علی بن جمعه، *تفسیر نورالثقلین*، قم: اسماعیلان، چ ۴، ۱۴۱۵ ق.
۱۵. فرانکنا، ویلیام، *فلسفه اخلاق*، ترجمه هادی صادقی، قم: کتاب طه، چ ۲، ۱۳۸۳ ش.
۱۶. الکرباسی، محمد جعفر الشیخ ابراهیم، *اعراب القرآن*، بیروت: دار ومکتبه الهلال، الطبعة الاولى، ۱۴۲۲ ه.ق.
۱۷. مصباح یزدی، محمد تقی، *فلسفه اخلاق*، تهران: شرکت چاپ و نشر بین الملل، چ ۱، ۱۳۸۱ ش.
۱۸. مصباح، مجتبی، *بنیاد اخلاق*، قم: مرکز انتشارات موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، چ ۴، ۱۳۸۵ ش.
۱۹. الهاشمی، احمد، *جواهرالبلاغه*، تحقیق و تنظیم: جمعی از اساتید حوزه، قم: انتشارات مرکز مدیریت حوزه علمیه قم، چاپ ۱، ۱۳۸۱ ش.
۲۰. یعقوب، امیل بدیع، *موسوعه النحو و الصرف و الاعراب*، تهران: استقلال، الطبعة السادسة، ۱۴۳۱ ق، ۱۳۸۸ ش.